معمای تودرتو پیش از جنگ جدید

۱۰ سؤال راهبردی رژیم صهیونیستی

■ محمد محسن فایضی* ■

«عاموس یادلین»[1] مدیر مرکز مطالعات امنیت رژیم صهیونیستی و رئیس سابق کمیته اطلاعات ارتش این رژیم، در تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۶ با انتشار یادداشتی تحت عنوان «بازدارندگی، اشتباه محاسباتی و دور بعدی جنگ»[2] به بررسی وضعیت ۲ جبهه شمالی و جنوبی رژیم صهیونیستی (حزب‌الله و حماس) پرداخته است. او در پایان با طرح ۱۰ سوال خواستار آن است که قبل از آغاز هر جنگی از سوی رژیم، ابتدا این سوالات مورد بررسی قرار گیرد. عاموس یادلین با توجه به پیشینه و جایگاه کنونی‌اش، همواره یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در سیاست‌گذاری‌های رژیم صهیونیستی بوده و مورد توجه رسانه‌هاست.

۱- رخدادهای امنیتی جدید در ۲ جبهه شمال و جنوب

رئیس مرکز مطالعات امنیت رژیم صهیونیستی در یادداشت خود ابتدا با بیان ۲ اتفاق در جبهه شمالی و جنوبی رژیم صهیونیستی، سعی دارد توجه مخاطب را به تغییر وضعیت در این دو جبهه جلب کند. وی جملات اولیه یادداشت خود را اینگونه آغاز می‌کند: «رخدادهای امنیتی اخیر در شمال و جنوب اسرائیل توجهات را به‌سوی قابل اشتعال‌ترین جبهه یعنی علیه حزب‌الله و حماس جلب کرد. پنجم و ششم اکتبر سال ۲۰۱۶/ ۱۴ و ۱۵ مهر ۹۵، تعدادی موشک و خمپاره از سوی نوار غزه، توسط یک تشکیلات سلفی افراطی شلیک شد که با پاسخ هوایی شدید اسرائیل مواجه شد. در همان زمان گزارشی مبنی بر دستگیری اعضای یگان حزب‌الله مستقر در شهر قجر[3] منتشر شد. این یگان قصد انجام حملاتی در اسرائیل را داشت». یادلین با استناد به این دو اتفاق، به دنبال پاسخ به این سوال است که آیا رژیم صهیونیستی با نقطه عطفی در زمینه رویارویی با گروه‌های مقاومت در هر دو جبهه مواجه است؟ و آیا دور دیگری از نبرد در شمال یا جنوب یا هر دو رخ خواهد داد؟

۲- بازدارندگی و ثبات در جبهه‌های شمال و جنوب

در ادامه یادداشت، یادلین ادعا می‌کند رژیم صهیونیستی در ۲ جنگ اخیر خود در هر ۲جبهه (جنگ ۳۳ روزه در جبهه شمال و ۵۱ روزه در جبهه جنوب) موفق به دستیابی به بازدارندگی قدرتمندی شده است. وی این بازدارندگی را ناشی از پرداخت هزینه هنگفت بازیگران هر دو جبهه ضدصهیونیستی (حزب‌الله و مقاومت نوار غزه) می‌داند. یادلین مدعی است در وضعیت فعلی، بازدارندگی در برابر حزب‌الله آزمون‌های حیاتی خود را با موفقیت پشت سر گذارده است. ترورهای هدفمند رهبران حزب‌الله، حمله به کاروان‌های عظیم تسلیحاتی منتقل‌شده از سوریه به مقصد لبنان و بالا بودن خسارت مالی حزب‌الله به دلیل حضور در سوریه، نمونه‌های مورد اشاره وی است. یادلین درباره جبهه جنوبی مواردی چون درگیری حماس در مسائل داخلی، عدم بازسازی نوار غزه، مخدوش شدن مشروعیت ملی حماس در اذهان عمومی، عدم خرسندی مردم از جنگ اخیر به دلیل خسارت‌های شدید در مقابل پیروزی‌های اندک، تخریب تونل‌ها، ضداخوانی بودن حکومت «سیسی» و فاصله گرفتن سودان از ایران (یکی از راه‌های تأمین سلاح حماس) را به‌عنوان مجموعه عواملی نام می‌برد که موجب بازدارندگی در جبهه جنوب شده است.

۳- جبهه شمال با ثبات‌تر از جبهه جنوب

رئیس مرکز مطالعات امنیت رژیم صهیونیستی در بخشی از یادداشت خود می‌نویسد: «جبهه جنوب نسبت به جبهه شمال از ثبات کمتری برخوردار است. ۲ طرف در جبهه شمال در موقعیتی قرار دارند که کنترل آن بسیار ساده‌تر است. به‌رغم محدودیت‌ها، اسرائیل و حزب‌الله قادر به پیش‌بینی حرکت طرف دیگر هستند و به آسانی از وخامت جنگ جلوگیری می‌کنند. علاوه بر این در شمال، هیچ عاملی وجود ندارد که موجب ایجاد اختلافات دامنه‌دار شود و خطر وخامت اوضاع را افزایش دهد. در جبهه جنوب اما اختلافی دائمی وجود دارد از جمله محدودیت در ورود و خروج، انسداد نیروی دریایی، حفر تونل به داخل اسرائیل و تنشی که مانع ادامه کار برای بازسازی زیربنای شهری در نوار غزه است. به‌علاوه، اوضاع در جبهه جنوب به دلیل وجود بازیگران متعدد آن بسیار پیچیده است. ریختن آتش از سوی تشکیلات سلفی در اسرائیل بیشتر به‌منظور تحریک حماس است تا آنکه به اسرائیل آسیب بزند. آنها به‌درستی بر این باورند چون اسرائیل حماس را مسؤول این وضعیت در اراضی‌اش می‌داند، علیه این سازمان واکنش نشان خواهد داد». سخنان بالا بخوبی روشن می‌کند وضعیت انفجاری نوار غزه و رفتار پیش‌دستانه مقاومت برای رهایی از وضعیت کنونی، یکی از دغدغه‌های نویسنده است. یادلین به صراحت ترس خود را از حملات پیش‌دستانه مقاومت در نوار غزه اینگونه بیان می‌کند: «پرواضح است با توجه به احتمال محاسبه اشتباه، پاسخ متقابل حماس دارای ابعاد خطرناکی است. به‌طور مثال چنانچه حماس احساس کند دارایی‌های خود را به‌سرعت از دست می‌دهد یا دچار تلفات بسیار زیادی در نوار غزه می‌شود، این امکان وجود دارد که اسرائیل با پاسخ شدید این سازمان مواجه شود و این راه میانبری برای شروع دور دیگری از جنگ است».البته بیان این نکته هم ضروری است که نویسنده در همین بخش، صراحتاً ترس خود را از تلاش‌های حزب‌الله بیان می‌کند. یادلین تذکر می‌دهد حزب‌الله به دنبال پاسخی به حملات علیه کاروان تسلیحاتی‌اش است؛ اقدامات مخفی‌ای که در صورت نیاز مسؤولیت آن را بر عهده نگیرد اما تخریب‌های آشکاری از خود به‌جا بگذارد.

۴- منفعت کلان رژیم صهیونیستی؛ توازن میان حفظ آرامش و تقویت بازدارندگی

یادلین پس از توصیف وضعیت ۲ جبهه شمال و جنوب، پیشنهادات خود را مطرح می‌کند. اصلی‌ترین پیشنهاد وی این است که منفعت کلان رژیم صهیونیستی در ایجاد امنیت و آرامش در مرزهایش با ۲ جبهه شمال و جنوب و متوقف کردن قدرت‌یابی حزب‌الله و مقاومت نوار غزه است. تحقق این منفعت نیازمند بازدارندگی قوی و آسیب رساندن به توان بازسازی نظامی آنهاست. وی تاکید می‌کند اگر رژیم صهیونیستی بین خواسته خود برای حفظ امنیت و آرامش و نیاز به تقویت بازدارندگی توازن ایجاد کند و از قدرتمند شدن گروه‌های مقاومت جلوگیری به عمل آورد، این منفعت کلان، حفظ و جنگ احتمالی به تأخیر خواهد افتاد. یادلین برای تحقق راهبرد پیشنهادی خود یعنی «توازن میان حفظ آرامش و تقویت بازدارندگی» در جبهه شمال می‌نویسد: «آرامش، به‌پاس بازدارندگی قدرتمند اسرائیل به مدت بیش از یک دهه (به عقیده بعضی بازدارندگی دوطرفه)، درگیری‌های حزب‌الله در سوریه و ماهیت دینامیک ۲ طرف حفظ شده است. جلوگیری از بالا بردن توان نظامی با سیاست تمرکز بر کیفیت آماد تسلیحاتی حزب‌الله (موشک‌های دقیق، پدافند هوایی، هواپیماهای بدون سرنشین، موشک‌های ضدناو سطح‌پیما و تسلیحات شیمیایی) به‌دقت انجام می‌شود و به‌طور کلی از پذیرش مسؤولیت در قبال حملاتی که فقط در سوریه انجام می‌گیرد، اجتناب می‌شود». اما یادلین درباره جبهه جنوب تذکر می‌دهد که فرماندهی پدافندی رژیم صهیونیستی باید نسبت به آرامش شکننده این منطقه حساس باشد و باید به ازای هر آتش احتمالی از سوی نوار غزه واکنش نشان دهد؛ حتی اگر این آتش از سوی گروه‌های سلفی برافروخته شود باز هم مسؤولیت آن بر عهده حماس است و باید این امر را با واکنش‌های شدید به حماس نشان داد.

۵- سیاست «هر حمله، یک پاسخ»

رئیس سابق کمیته اطلاعات ارتش رژیم صهیونیستی در بخش دیگری از یادداشت خود به بررسی سیاست «هر حمله، یک پاسخ» می‌پردازد. یادلین این اصل را یک امر ضروری برای رژیم صهیونیستی می‌داند اما نکته‌ای که مدنظر وی است، انتقاد از پیش‌بینی‌پذیر شدن رفتار مقابله به مثل رژیم صهیونیستی است. به باور وی عدم اطمینان درباره واکنش رژیم صهیونیستی است که دشمنانش را مهار کرده و خواهد کرد؛ زیرا این امر موجب می‌شود تصمیم‌گیری برای حماس و حزب‌الله آن هم در زمانی که در وضعیت دشوار قرار دارند، سخت شود. یادلین مدعی است جنگ ۳۳ روزه، عدم اطمینان درباره واکنش رژیم صهیونیستی را ایجاد کرده و یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آن جنگ است: «یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جنگ دوم لبنان از دست دادن اعتماد نصرالله در پیش‌بینی واکنش‌های اسرائیل بود». این جمله نشان از آن دارد که ذهنیت بسیاری از تحلیلگران و تصمیم‌سازان رژیم صهیونیستی آن است که حزب‌الله از جنگ ۳۳ روزه تاکنون، با توجه به حجم پاسخ این رژیم در سال ۲۰۰۶ از وقوع درگیری کلان با رژیم صهیونیستی ابا و اکراه دارد. لذا به نظر می‌رسد حزب‌الله و مقاومت در نوار غزه باید به دنبال اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهایی باشند که ذهنیت مسؤولان رژیم صهیونیستی درباره اطمینان از عدم رخداد جنگی جدید از سوی طرفین ۲ جبهه، خدشه‌دار شود. در صورتی که این اتفاق رخ دهد، راهبرد ایجاد توازن میان حفظ آرامش و تقویت بازدارندگی از طریق حمله به پایگاه‌ها یا کاروان‌ها به‌صورت محدود، برای رژیم صهیونیستی قابل اعتماد و اطمینان نخواهد بود. سخنان یادلین بر این مفروض است که بازدارندگی در مقابل حزب‌الله با حمله به کاروان‌های آن، آزمون خود را پس داده و قابل تداوم است. لذا حزب‌الله باید سیاستی را اتخاذ کند که رژیم صهیونیستی هزینه این اقدامات را برای خویش مبهم و غیر قابل پیش‌بینی بداند نه یک امر آزموده‌شده. البته ناگفته نماند برخلاف برخی ادعاهای مطرح‌شده در یادداشت یادلین، حزب‌الله پس از ورود به سوریه، ضمن کسب تجربه، عملیات‌های آفندی را نیز تمرین کرده است؛ موضوعی که در اظهارات برخی مسؤولان رژیم صهیونیستی درباره اقدامات حزب‌الله در جولان و الجلیل به چشم می‌خورد که به عدم ترس حزب‌الله و آمادگی مقاومت لبنان برای جنگی جدید اقرار می‌کند.

۶- سؤالات ده‌گانه

به نظر می‌رسد یادلین در یادداشت خود به دنبال توجیه ضروری بودن ادامه وضعیت فعلی و به تأخیر انداختن جنگ در ۲ جبهه شمال و جنوب است. اما وی در پایان یادداشت خود ضمن تأکید بر آمادگی همیشگی برای روبه‌رو شدن با جنگ جدیدی که به دلیل اشتباه محاسباتی از سوی طرفین، امکان رخ دادنش وجود دارد، ۱۰ سوال را مطرح می‌کند. یادلین با حملاتی به نتانیاهو بدون اسم آوردن از او، خواستار آن است که رژیم صهیونیستی نباید بار دیگر بدون برنامه‌ریزی وارد جنگی مثل آنچه در عملیات «صخره استوار» اتفاق افتاد، بشود؛ جنگی که به اعتراف وی ۵۱ روز به طول انجامید و بدون هیچ‌گونه دستاوردی به‌منظور جلوگیری از بالا بردن توان نظامی حماس، پایان یافت. برخی از مباحث مطرح‌شده در سوالات ده‌گانه عبارتند از:

- رژیم صهیونیستی به دنبال کدام هدف استراتژیک است؟ الزامات هر هدف جایگزین چیست؟
- اهرم اصلی برای دستیابی به این هدف، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم چیست؟
- چگونه کارزار سیاسی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای هدایت خواهد شد؟
- به‌طور کلی مذاکرات درباره تصمیمات شورای امنیت چه زمانی و چگونه انجام خواهد گرفت؟
- آیا از بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای می‌توان در کوتاه کردن عملیات و رسیدن به اهداف آن بهره جست؟
- مدیریت صحیح زمان برای عملیات چیست؟
- کیفیت و سطح اطلاعات رژیم صهیونیستی درباره توانمندی‌ها و نیات محور مقاومت چه مقدار است؟
- رژیم صهیونیستی چه موقع و به چه طریقی غافلگیر خواهد شد؟
- رژیم صهیونیستی حملات هدفمند علیه رهبران مقاومت را چگونه مدیریت خواهد کرد؟
- خطرات ایجاد یک جبهه ثانویه به‌طور هم‌زمان چیست و چگونه می‌توان در برابر این احتمال آماده شد؟

یادلین پس از مطرح کردن سوالات خود، در کنایه‌ای شدیداللحن به شیوه مدیریتی نتانیاهو می‌گوید: «هرکدام از این مباحث مطرح‌شده (سوالات ده‌گانه) نیازمند مشورت عمیق کابینه است که باید قبل از شروع درگیری‌ها به آنها پرداخته شود، نه در خلال آن یا بعد از جنگ آن هم در برابر کمیسیون! یک رهبری متعهد زمان‌بندی صحیح و متناسبی را برای انجام عملیات انتخاب می‌کند و اجازه نمی‌دهد وخامت کنترل‌نشده اوضاع، زمان‌بندی و انجام عملیات را دیکته کند».

۷- نکاتی از لابه‌لای یادداشت

در پایان، به صورت تیتروار و مختصر به برخی نکات و ادعاهای مطرح‌شده در یادداشت عاموس یادلین، مدیر مرکز مطالعات امنیت رژیم صهیونیستی و رئیس سابق کمیته اطلاعات ارتش این رژیم پرداخته می‌شود.

- این یادداشت در حالی رسانه‌ای شده که بسیاری از تحلیلگران و مسؤولان رژیم صهیونیستی، جنگ آتی با حزب‌الله لبنان را حتمی می‌دانند.
- مقاله در ۳ بخش نوشته شده است: بخش نخست توصیف وضعیت کنونی، بخش دوم تحلیل و بخش سوم شامل توصیه‌هاست که برخی از آنها غیرمستقیم و در قالب سوال مطرح شده است.
- کلیدواژه و هدف این یادداشت را می‌توان توجیه راهبرد «توازن میان حفظ آرامش و تقویت بازدارندگی» برای وضعیت کنونی دانست. یادلین این راهبرد را تأمین‌کننده منفعت کلان رژیم صهیونیستی می‌داند.
- راهبرد «توازن میان حفظ آرامش و تقویت بازدارندگی» به‌طور خلاصه به این معناست که رژیم صهیونیستی ضمن آنکه باید مانع افزایش یا بازسازی قدرت از دست رفته بازیگران ۲ جبهه شمال و جنوب از طریق تداوم حملات به کاروان‌ها، محاصره، ترور رهبران و... شود، باید توجه داشته باشد که این فرآیند موجب برهم خوردن آرامش کنونی و سوق پیدا کردن وضعیت به سوی جنگ جدید نشود. وی جبهه جنوب را به دلیل وضعیت انفجاری نوار غزه، برای جنگ جدید مستعدتر می‌داند.
- نویسنده تأکید فراوانی بر اکراه حزب‌الله از جنگی جدید به‌واسطه تجربه جنگ ۳۳ روزه دارد و یکی از پیامدهای این جنگ را از دست رفتن اعتماد نصرالله در پیش‌بینی رفتار واکنشی رژیم صهیونیستی و همچنین ایجاد بازدارندگی در جبهه شمال می‌داند.
- توانایی و نقش گروه‌های سلفی نوار غزه را در برهم زدن وضعیت کنونی، مهم و جدی معرفی است.
- نویسنده اقرار می‌کند هدف گروه‌های سلفی در نوار غزه از شلیک موشک، ایجاد بهانه برای حمله رژیم صهیونیستی به حماس و تضعیف جنبش مقاومت است.
- نویسنده معتقد است حماس از منظر تسلیحاتی و جنبه‌های دیگر قدرت، هنوز به وضعیت پیش از جنگ ۵۱ روزه بازنگشته و رو به تضعیف است و این تصور می‌تواند تل‌آویو را به ادامه وضعیت محاصره نوار غزه تشویق کند.
- نویسنده غیرمستقیم اقرار می‌کند بحران سوریه و شکست دیگر انقلاب‌های منطقه، کمک شایانی به بازدارندگی در ۲ جبهه کرده است. حضور حزب‌الله در سوریه، قرار گرفتن سیسی در رأس قدرت مصر، به حاشیه رفتن مساله فلسطین، فراموشی محاصره غزه و... بخشی از پیامدهایی است که به سود رژیم صهیونیستی رقم خورده است.
- یادلین ضمن مطرح کردن انتقادهای شدید به نتانیاهو مدعی است جنگ ۵۱ روزه بدون برنامه و راهبرد رخ داد و نباید این شکست بی‌سابقه را تکرار کرد.
- در یادداشت، عدم آرمانگرایی و تلاش برای نزدیک شدن به واقعیت و درک وضعیت فعلی به چشم می‌خورد.
- انتقاد به پیش‌بینی‌پذیر شدن رفتار رژیم صهیونیستی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های بازدارندگی از نکات مهم این یادداشت است.

*کارشناس اندیشکده راهبردی تبیین

پی‌نوشت

۱- Amos Yadlin

۲- Amos Yadlin, "Deterrence, Misca culation, and the Next Round October" ,۱۹ ۲۰۱۶:
http://www.inss.org.il/index.aspx?id=articleid&۴۵۳۸=۱۲۴۴۳

۳- kafr rajar

منبع: اندیشکده تبیین

به دنبال راه‌حلی برای تنهایی و جمع‌گریزی

وحید ابوالحسن‌زاده*: جامعه‌ای نیست که خودکشی در آن رخ ندهد و بسیاری از جوامع در درازمدت، نرخ خودکشی یکسانی دارند. این امر خود نشان می‌دهد که خودکشی را باید یک رخداد بهنجار و عادی به شمار آورد اما افزایش ناگهانی میزان خودکشی در برخی از گروه‌های جامعه یا کل جامعه، یک رخداد نابهنجار و نشان‌دهنده اختلال‌های نوپدید در جامعه است. از این رو، نرخ بالا و نابهنجار خودکشی را در گروه‌ها و قشرهای اجتماعی خاص یا در کل جامعه، می‌توان به عنوان شاخص نیروهایی دانست که در یک ساختار اجتماعی در جهت عدم یکپارچگی عمل می‌کنند.در دنیایی که در آن ذهن، فکر و اوقات فراغت افراد در شبکه‌های مجازی سپری می‌شود ظاهرا افراد می‌توانند اوقات فراغت و نیز اوقات تنهایی خود را با دوستان مجازی خود سپری کنند اما اگر واقع‌بینانه‌تر نگاه کنیم دنیای مجازی، دنیای شبیه‌سازی‌هاست. به قول «بودریلار» عصر ما عصر شبیه‌سازی است و در آن واقعیت‌ها با نشانه‌ها یکی انگاشته می‌شود. به عبارت دیگر دنیای واقعی با دنیای مجازی یکی انگاشته می‌شود و در آن افراد با اینکه فکر می‌کنند که دوستان زیادی دارند و اوقات خود را با آنها سپری می‌کنند ولی همین دنیای مجازی انسان تنهایی را آفریده که فرسنگ‌ها با واقعیت فاصله دارد؛ انسان تنهایی که در حال افسرده شدن است و خود نیز از افسردگی و تنهایی خود خبر ندارد با اینکه فکر می‌کند که در جمع و جامعه و در میان خیل عظیمی از دوستان خود زندگی می‌کند، ولی در واقع انسان تنهایی است که مستعد انواع آسیب‌های اجتماعی است، آسیب‌هایی که گریبانگیر جامعه است و هزینه‌های جبران‌ناپذیری را موجب می‌شود. حال چگونه می‌توان این جوانان و نوجوانان را از دنیای شبیه‌سازی‌شده رها کرد؟ راهکاری که می‌توان ارائه داد این است که جوانان را باید به دنیای واقعی برگرداند و مهارت زندگی در دنیای واقعی را به آنها آموخت. مثلا یکی از راه‌ها این است که امکانات تفریحی لازم را در دسترس جوانان قرار دهیم تا از زاویه خلوت خود بیرون بیایند و با دنیای خارجی انس بگیرند. به هر حال خروج جوانان از دنیای شبیه‌سازی‌شده (شبکه‌های اجتماعی)، می‌تواند جلوی آسیب‌های اجتماعی احتمالی را بگیرد. هرگاه انسان از جامعه‌اش برکنار افتد و به امیال شخصی‌اش واگذار شود و پیوندهایی که پیش از این او را به همنوعانش وابسته می‌کردند سست شوند، او برای خودکشی آمادگی می‌یابد. خودکشی افراد از این رو رخ می‌دهد که فرد با گروه و جمع، سروکار نداشته و نسبت به آن بی‌علاقه و بی‌تفاوت می‌شود. به عبارت دیگر افرادی که از جمع خود را جدا می‌کنند و به عالم تنهایی خود پناه می‌برند و از معاشرت با اطرافیان و انجام کارهای گروهی اجتناب می‌کنند، می‌توانند زمینه خودکشی خود را فراهم کنند. حال افراد را از این دنیای درونی خود چطور می‌شود جدا کرد؟ مساله همین‌جاست که افراد باید از زندگی گوشه‌گیرانه دست بردارند و زندگی خود را در جمع و جامعه شروع کنند و به سمت کارهای گروهی و ترکیبی که در مقابل کار به صورت انفرادی است، سوق داده شوند که این امر می‌تواند از دوران مدرسه شروع شود و به‌تدریج در روح و روان افراد نقش ببندد. کار گروهی را در کشورهای پیشرفته به ملات تشبیه می‌کنند؛ همچنانکه ملات ساختمان را پایدار نگه می‌دارد کار گروهی هم می‌تواند ساختمان جامعه را محکم کند و افراد را به هم وابسته و همبسته نگه دارد که در این صورت افراد نسبت به هم احساس مسؤولیت خواهند داشت و از همدیگر حمایت خواهند کرد و در مواجهه با مشکلات و مسائل زندگی یار و یاور یکدیگر خواهند بود. در غیر این صورت افراد احساس تنهایی خواهند کرد و تنهایی می‌تواند باعث افسردگی شده و به دنبال آن سایر آسیب‌های اجتماعی را به دنبال داشته باشد. در عصری که از آن به عصر دهکده جهانی یاد می‌شود مشخصه این دهکده جهانی، ادغام اجتماعی جوامع و تحلیل رفتن فرهنگ‌های محلی در یک فرهنگ جهانی است. با این توصیف هنجارها و ارزش‌های اجتماعی جوامع در صورت ادغام اجتماعی تحلیل خواهند رفت و یک نوع ازهم‌گسیختگی اجتماعی در جوامع محلی شکل خواهد گرفت و عواملی که موجب پیوند و همبستگی افراد نسبت به جمع و جامعه بود، از بین خواهد رفت. به عبارت دیگر، افراد با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه به گروه و جامعه خود پیوند می‌خورند و در صورت تضعیف این ارزش‌ها، آسیب‌های اجتماعی جبران‌ناپذیری اعضای جامعه را تهدید خواهد کرد. در جامعه‌ای که همه اعضایش ارزش‌ها و هنجارهای مشخصی دارند و نسبت به آنها پایبند هستند، همین ارزش‌ها و هنجارها، افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و نوعی هویت اجتماعی را برای افراد به ارمغان می‌آورد. به عبارتی همین ارزش‌ها و هنجارها حامی افراد در مقابل مسائل و مشکلات زندگی است و به نوعی به زندگی افراد معنی و مفهوم می‌دهد و انگیزه افراد را برای زندگی در جامعه دوچندان می‌کند. متقابلا جامعه نیز برای افرادی که با هنجارها و ارزش‌های جامعه همخوانی دارند نوعی حفاظ و چتر حمایتی خود را باز می‌کند و از آنها در مقابل آسیب‌های اجتماعی حفاظت و نگهداری می‌کند. در مقابل افرادی که نسبت به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بی‌اعتنا باشند پیوندشان با افراد جامعه سست خواهد شد و افراد نسبت به جامعه خود بیگانه خواهند شد و این آغازی است برای شروع احساس تنهایی افراد در جمع و جامعه که به دنبال آن افسردگی و گوشه‌گیری افراد را موجب می‌شود. به عبارت دیگر، یک نوع ازخودبیگانگی شکل خواهد گرفت که در این صورت پیوندهایی که فرد نسبت به جامعه و فرهنگ خود داشته، کمرنگ‌تر می‌شود که در نهایت موجب آسیب‌های احتمالی می‌شود که می‌تواند هزینه‌های سنگینی را بر دوش جامعه تحمیل کند.

*کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

پاورقی ۵

تاریخ مشروطه

■ دکتر موسی نجفی ■

ریشه این جریان در مبارزه‌های چند سال قبل از زمان نهضت تنباکو بوده و جبهه و جریان مذهبی، پیکارهای خود را عموماً با ملغمه و اصول ضد اجنبی همراه می‌کرده است. در حالی که در یک نگاه تطبیقی در نوشته‌ها و روزنامه‌ها و جراید جناح روشنفکر و متجددان غربگرا در یک یا ۲ دهه قبل از مشروطیت، بیشتر آه و افسوس خوردن از عقب‌ماندگی ایران از کاروان تجدد تمدن نمودار است و این نوشتارها یا فاقد یا دارای اثرات کمرنگ ضداجنبی و ضداستعماری بوده و کمتر علیه فرهنگ غربی است. این نکته را هم باید اضافه کرد که بسیاری از روشنفکران و رجال فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در سده اخیر نتوانستند این دوگانگی- یعنی مهر و کین به غرب- را برای خود تفسیر کنند؛ مهر و علاقه به تجدد و پیشرفت‌های غرب و نفرت و کینه از تجاوزات و تعدیات مغرب زمین. درباره روشنفکران قبل از مشروطه، این نکته مسلم است که شوق پیشرفت و تجدد در آنان به قدری بود که فجایع و مصائب غرب را یا نمی‌دیدند یا نمی‌خواستند ببینند و لذا درباره پیشینه تاریخی ۲ جریان مذهبی و سکولاریسم قبل از مشروطه اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی بنیادین وجود داشته است.

۲- این اعلامیه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی- سیاسی بر تحرک وسیع و مردمی روحانیت شیعه دلالت دارد؛ و با اینگونه تمهیدات و تحولات است که علمای شیعه به استقبال عصر مشروطیت و جنبش عدالتخانه رفته‌اند.

۳- نوع شعار و اهداف و اصول به زبانی گفته شده است که دقیقاً در عصر مشروطیت نیز در ابعاد دیگر خود را نشان می‌دهد و از این لحاظ، عصر مشروطیت به نوعی فضاسازی شده که عناصری را از گذشته به ارث برده است و به‌نظر می‌رسد ادعای روشنفکران در اینکه فضای عصر مشروطیت بیشتر وامدار فضای فکری و جو اجتماعی ساخته آنان است، کلامی غیردقیق و غیرمنصفانه باشد.

به‌طور کلی می‌توان گفت از لحاظ نوع رابطه با مردم و فضای غالب بر زمان، اندیشه دینی نوعی تحرک و فضای ضداجنبی را به عصر مشروطه منتقل کرده بود، در حالی که فضای روشنفکران برای عصر مشروطیت، شوق تجدد و رفع عقب‌ماندگی و رسیدن به قافله تمدن را به ارمغان آورده بود. آنچه لااقل بین هر ۲ طیف در قبل از انقلاب مشروطیت به‌نظر می‌آید، این سخن بوده است که شرایط موجود، استبداد حاکم و عقب‌ماندگی ایران باید متحول شود. این ۲ جریان همچنین در این‌باره که بیماری اجتماعی- سیاسی ایران به مرحله خطرناکی رسیده است، با هم اشتراک نظر داشته‌اند. همین فضای مشترک و اصل مشترک است که نزدیکی و گاه تبیین دیدگاه‌های ۲ جناح یا انتقال برخی مفاهیم و نبود مرزبندی‌های سیاسی و گاه التقاط در اندیشه‌ها را در قبل از مشروطه موجب شده است. اما با شروع انقلاب مشروطه و بحث از قانون اساسی و شرایطی که باید بر ایران و حکومت و جامعه حاکم شود، نغمه اختلاف بلند شد و هر چه از انقلاب مشروطه بیشتر گذشت، این اختلاف عمیق‌تر و مرزهای جدایی پررنگ‌تر شد. از این لحاظ بین عصر مشروطیت و شرایط قبل و بعد از پیروزی آن با شرایط قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معاصر، اشتراک‌هایی وجود دارد؛ اشتراکی که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و معلوم شدن ریشه و عمق اختلاف‌ها در مبانی و اصول و بازتاب آن در مسائل و صحنه‌های اجتماعی، فکری و سیاسی بین جریان دینی و غیردینی تمایزات بیشتری را نشان داده و می‌دهد.

در تکمیل بحث گفته شده، یادآوری این نکته ضروری است که این اشتراک ظاهری اولیه و اختلاف‌های باطنی و ظاهری ثانویه را نباید فقط در حوزه فکر و مسائل اندیشه‌ای محصور و محدود دانست؛ چرا که در هر ۲ دوره- یعنی عصر مشروطیت و عصر انقلاب اسلامی- جامعه ایران در سال‌های قبل از پیروزی نهضت، دچار نوعی استبداد سیاسی و حکومتی بوده و از این لحاظ جهت اصلی تفکرات مختلف و حتی متضاد، مصروف آن نقطه تقابل و معضل اصلی می‌شده است.

البته در هر ۲ نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی، در دوره قبل از پیروزی نهضت، تفاوت‌هایی در شیوه مبارزه، شعارها، جهت‌ها، و آرمان‌ها و اصول بین ۲ تفکر ملاحظه می‌شود؛ ولی به‌نظر می‌رسد همه گروه‌ها و گرایش‌ها سعی داشتند حل مساله و بیان اختلاف‌ها را به زمانی موکول کنند که این دشمن مشترک از حذف شده باشد. بحث از نگرش گرایش‌ها و جناح‌های مختلف درباره استبداد حاکم قبل از پیروزی نهضت و نحوه ارتباطات برخی از آنان، از حوصله این تحقیق بیرون است.

ادامه دارد